

د فصلنامه ویژه پژوهشهای ادبی و متن‌شناختی

دوره سوم، سال اول، شماره اول و دوم (پیاپی: ۷۴-۷۵)، بهار-تابستان ۱۴۰۳

۷۴-۷۵



(ویژه‌نامه قطران تبریزی)

آذربایجان، آذرگشنسب، قطران، شاهنامه / حسن انوری • دیوان قطران به تصحیح دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزئی / علی‌اشرف صادقی • تصحیح دیوان قطران / محمود عابدی • قطران و سوگ‌سرود زلزله تبریز / نصرالله امامی • ویرایشی سزاوار از دیوان قطران / مسعود قاسمی • دیوان قطران تبریزی به خط انوری ایبوردی محفوظ در کتابخانه علامه جعفر سلطان‌القرایی / محمد امین سلطان‌القرایی • قطران؛ نماد وحدت فرهنگی ایران در قرن پنجم / باقر صدری‌نیا • بیان کنایی و تصویری؛ یکی از شگردهای سبکی قطران / رحمان مشتاق‌مهر • قطران تبریزی و بازپروری هویت ایرانی در آذربایجان / محمود فتوحی رودم‌معینی • نگاهی گذرا به تصحیح جدید از دیوان قطران تبریزی / جمشید علیزاده • قطران، شاعری که از نو باید شناخت / مسعود جعفری جزئی • ملاحظات پیرامون رباعیات قطران تبریزی / سید علی میرافضلی • اشعار نویافته قطران تبریزی / بهروز ایمانی • «میسانی»؛ منسوجی در دیوان قطران / شهره معرفت • مهم‌ترین ویژگی شعر قطران تبریزی در مشهورترین نمونه شعری وی و جست‌وجوی سوابق آن / محمود ندیمی‌هرندی • به دام افتادن بهرام در هند (بک تلمیح داستانی ناشناخته در دیوان قطران تبریزی) / سجّاد آیدینلو • در حاشیه دیوان قطران تبریزی / گلپر نوری • شعر قطران تبریزی و لغت‌نامه دهخدا (بخش دوم) / نهمینه عطائی کچونی • کتاب‌شناسی قطران تبریزی / عباس بگ‌جانی • نکاتی درباره شعر و دیوان قطران / جواد بشری • بررسی زبانی و متنی دیوان قطران تبریزی / وحید عیدگاه طریقه‌ای • پس‌وند صفت‌فاعلی ساز «-بر» و تصحیح بیت از قطران تبریزی / مسعود راستی‌پور • درباره تصحیح دیوان قطران تبریزی / محسن شریفی صبحی • قطران تبریزی / ایرج دهقان؛ ترجمه: حمیرا مفتی

شماره استاندارد بین‌المللی
۱۵۶۱-۹۴۰۰

آینه میراث

دوفصل‌نامه ویژه پژوهش‌های ادبی و متن‌شناختی
(ویژه‌نامه قطران تبریزی)

دوره سوم، سال اول، شماره اول و دوم (پیاپی: ۷۴-۷۵)، بهار - تابستان و پاییز - زمستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

دبیر ویژه‌نامه: مهدی رحیم‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی‌پاک

هیئت تحریریه

سجاد آیدنلو، بهروز ایمانی، محمد جعفری (قنواتی)، نجفقلی حبیبی، اصغر دادبه، محمد روشن، عمادالدین شیخ‌الحکمایی،
علی‌اشرف صادقی، نصرالله صالحی، منصور صفت‌گل، علی صفری آق‌قلعه، محمود عابدی، احمدرضا قائم‌مقامی

مشاوران علمی

محمود امیدسالار (آمریکا)، علی بلوکباشی، اکبر ثبوت، جلال خالقی مطلق، فرانسیس ریشار (فرانسه)، توفیق سبحانی، منوچهر
صدوقی‌سها، پاول لوفت (انگلستان)، عارف نوشاهی (پاکستان)، یان یوست ویتکام (هلند)

صفحه‌آرا: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

* این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز (www.noormags.ir)، بانک اطلاعات نشریات کشور
(www.magiran.ir)، پایگاه اطلاع‌رسانی پارسا (www.islamicdatabank.com)، پایگاه مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی
علوم و فناوری (www.ricet.ac.ir)، و پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.gov.ir) نمایه می‌شود.

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه ۲، واحد ۹

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲ - ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.com

رایانامه ارسال مقالات: ayenemiras@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۰۰۰۰۰ تومان

فهرست

۵	سخن آغازین / مهدی رحیم‌پور
۹	آذربایجان، آذرگشنسپ، قطران، شاهنامه / حسن انوری
۲۳	دیوان قطران به تصحیح دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزی / علی‌اشرف صادقی
۳۵	تصحیح دیوان قطران / محمود عابدی
۴۷	قطران و سوگ‌سرود زلزله تبریز / نصرالله امامی
۵۹	ویرایشی سزاوار از دیوان قطران / مسعود قاسمی
۶۹	دیوان قطران تبریزی به خط انوری ایبوردی محفوظ در کتابخانه ... / محمد امین سلطان‌القرایی
۸۳	قطران؛ نماد وحدت فرهنگی ایران در قرن پنجم / باقر صدری‌نیا
۹۱	بیان کنایی و تصویری؛ یکی از شگردهای سبکی قطران / رحمان مشتاق‌مهر
۱۰۹	قطران تبریزی و بازپروری هویت ایرانی در آذربایجان / محمود فتوحی رودمجبئی
۱۲۹	نگاهی گذرا به تصحیح جدید از دیوان قطران تبریزی / جمشید علیزاده
۱۳۷	قطران، شاعری که از نو باید شناخت / مسعود جعفری جزی
۱۴۷	ملاحظات پیرامون رباعیات قطران تبریزی / سید علی میرافضلی
۱۶۷	اشعار نویافته قطران تبریزی / بهروز ایمانی
۱۹۱	«میسانی»؛ منسوجی در دیوان قطران / شهره معرفت
۲۰۳	مهم‌ترین ویژگی شعر قطران تبریزی در مشهورترین نمونه شعری وی و ... / محمود ندیمی هرندی
۲۱۵	به دام افتادن بهرام در هند (یک تلمیح داستانی ناشناخته در دیوان قطران تبریزی) / سجاد آیدینلو
۲۲۷	در حاشیه دیوان قطران تبریزی / گلپر نصری
۲۴۹	شعر قطران تبریزی و لغت‌نامه دهخدا (بخش دوم) / تهمنه عطائی کچوئی
۲۸۵	کتاب‌شناسی قطران تبریزی / عباس بگ‌جانی
۲۹۵	نکاتی درباره شعر و دیوان قطران / جواد بشری
۳۲۳	بررسی زبانی و متنی دیوان قطران تبریزی / وحید عیدگاه طریقه‌ای
۳۴۹	پس‌وند صفت‌فاعلی‌ساز «- بر» و تصحیح بیتی از قطران تبریزی / مسعود راستی‌پور
۳۶۱	درباره تصحیح دیوان قطران تبریزی / محسن شریفی صحی
۳۷۳	قطران تبریزی / ایرج دهقان؛ ترجمه: حمیرا مفتی
3	چکیده انگلیسی /

قطران تبریزی و بازپروری هویت ایرانی در آذربایجان

محمود فتوحی رودمعبجنی *

چکیده

این جستار کوشیده به این پرسش پاسخ دهد که «ایران در ذهنیت قطران تبریزی چیست و کجاست؟». طرح این پرسش از یک شاعر در قرن پنجم هجری از آن رو اهمیت دارد که او در شمار نخستین شاعرانی است که ایده ایران را در دربارهای آذربایجان پروراندند. مقاله بر پایه سخن قطران، کوشیده یک طرح‌واره نشانه‌شناختی از مفهوم ایران را بازشناسی و ترسیم کند. این طرح‌واره متشکل است از شش کلان‌سازه (سرزمین، گاه‌شمار، جشن‌ها، اساطیر، آیین کیانی و زبان فارسی) که هر کلان‌سازه خود پیکره‌ای از نشانه‌هاست که کاملاً ایرانی هستند و متعلق به دیگری نیستند. طرح‌واره ایران در دیوان قطران، همان طرح‌واره ایران‌شهر ساسانی است و خود وی هم به آن اشاره کرده است. این طرح‌واره فهم قطران و هم‌عصرانش از فرهنگ، قدرت، سیاست و اجتماع ایران را سازمان می‌داده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، قطران تبریزی، شعر درباری فارسی، طرح‌واره نشانه‌ای، هویت فرهنگی

درآمد

قطران تبریزی (د. ۴۸۵ق) سی و یک بار نام ایران را در دیوانش آورده و در موازات آن واژه عجم را نیز یازده بار مترادف با مفهوم ایران به کار برده است. ایران در ذهنیت قطران، شاعر دربار شدادیان در شهرهای گنجه و آران کجاست؟ او از مفهوم عجم چه درکی داشت؟ پاسخ به این پرسش شاید از رهگذر واکاوی و کشف طرح‌واره نشانه‌شناختی قطران از این دو مفهوم امکان‌پذیرتر باشد. ایران یک مفهوم دیرینه و درهم‌تنیده از سرزمین جغرافیایی، تاریخ، اسطوره، باورها، آیین‌ها و ارزش‌ها در زبانی واحد است که یک فرهنگ سیاسی همواره نگاهبان آن مفهوم بوده و از آن فرهنگ نیز بارور شده است. می‌توان مفهوم دیرپای ایران را در ساختار زبانی و فرهنگی مشترک و پایداری تجسم و ترسیم کرد که نشانه‌هایش هم عمری به درازای خود ایران دارند. در این مجال می‌کوشم یک طرح‌واره نشانه‌شناختی همبسته را که به مفهوم ایران اختصاص دارد از دیوان قطران تبریزی استخراج و صورتبندی کنم و نشانه‌های ایران را در یک پیکره ساختمند فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی بازنمایم. در این جستار دو اصطلاح چارچوب نظری بحث را حمایت می‌کنند که لازم است فهم خود را از آنها بیان کنم: ۱. طرح‌واره فرهنگی (cultural schema) در روانشناسی و مطالعات فرهنگی، عبارت است از: چارچوب، الگوی طرح ذهنی که اطلاعات و روابط میان داده‌ها را سازمان می‌دهد و فرد آن را چونان الگویی برای سازماندهی، تفسیر و درک دنیای پیرامون خود به کار می‌برد. طرح‌واره را «چارچوب ذهنی ایده‌های ازپیش‌ساخته» هم می‌گویند. این چارچوب ذهنی، توسط هنجارها، ارزش‌ها و تجربیات فرهنگی شکل می‌گیرد (Shahghasemi, 2017: 1-9).

۲. فرهنگ سیاسی «مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها و احساسات است که به یک جریان سیاسی نظم و معنا می‌بخشد و مفروضات و قواعد بنیادین حاکم بر رفتار در نظام سیاسی را تدارک می‌بیند» (Pye, 1968: 218). فرهنگ سیاسی نوع شناخت مردم از سازوکار قدرت و اقتدار است. مجموعه تصورات و باورهای مشترکی است که اصول فکری و قواعد رفتار سیاسی و نهایتاً مبانی حیات سیاسی یک کشور را سامان می‌دهد. دیدگاه‌ها، احساسات و ادراکات سیاسی، به شکل یک پیکره الگوشده و نظام‌یافته از نمادها درمی‌آید که دربردارنده ایستارها، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است و موضع و رفتار سیاسی را در یک جامعه تعیین و هدایت می‌کند. (نک. جوادی یگانه، ۱۳۸۸؛ مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳).

ایران در ذهن قطران چیست؟ و کجاست؟

در تازه‌ترین ویراست علمی دیوان قطران تبریزی (تهران: ۱۴۰۲)، نام ایران سی و یک بار آمده است. قطران هریک از ممدوحان خود را که بر بخشی از آذربایجان (در شهرهای اران، گنجه، شروان، ارومیه و تفلیس...) فرمان می‌راندند پادشاه ایران می‌نامد؛ ابوالحسن لشگری حاکم گنجه و اران (حک ۴۲۵-۴۴۱ق) را آفتاب لشکر ایران و اژان لقب می‌دهد؛ یکی از ممدوحانش را در قصیده‌ای ستایشی، با الگوی ساسانیان در شهر استخر پارس بر تخت می‌نشاند و فرزند کوچکتر وی را مهتر اران می‌کند. قطران با این ذهنیت باستانی، سرزمین اژان را امیرنشین امپراطوری پارس تعبیر کرده و این الگوی سیاسی را مملکت باستانی ایران می‌داند. قلمرو ایران‌شهر از جیحون تا فرات است. بر پایه همین ذهنیت قطران دو بار ایران را با اژان همپایه می‌آورد:

همچو ارمن گشت خواهد نعمت شگی ترا همچو اژان گشت خواهد ملکت شروان ترا
ملکت ایران نیاکان ترا بود از نخست گشت خواهد چون نیاکان ملکت ایران ترا
(ص ۳۹)

واژه عجم در شعر قطران یازده بار آمده است. او عجم را یک هویت متمایز در برابر عرب می‌بیند؛ و عجمان را با اوصافی ستودنی و والا از عربان جدا می‌کند. پادشاهان عجم را با صفت فرزاندگی از ملوک عرب که مرداندگی دارند جدا می‌سازد. عجم ملوک و مال این جهانی (ثروتمندی) دارد و عرب جاوداندگی آن جهانی (حور و قصور)؛ ممدوحش را نسب به شاهان عجم می‌رساند اما حسب او را به میران قبیله عرب می‌پیوندد:

ستوده‌اند به فرزاندگی ملوک عجم گزیده‌اند به مرداندگی ملوک عرب
(ص ۵۵)

بدین جهان همه ملوک است و مال بهر عجم بدان جهان همه خلد است و حور بهر عرب
(ص ۵۳)

نسبش از عجم و قدوه شاهان عجم حسبش از عرب و قبله میران عرب
(ص ۵۸)

ملک عجم، سرزمین ایران‌شهر است؛ اعراب بر پایه تفاوت زبان، به ایرانیان عجم می‌گفتند. آنها کسانی را که در تکلم به زبان عربی فصیح نبودند الکن و دارای عجمه (لکنت) می‌نامیدند. عجم در کاربرد کلی به معنی غیرعرب‌زبان بود، و بعدها این نام

اختصاصاً به ایرانیان اطلاق شد. شاید به این دلیل که نیرومندترین زبانی که در برابر زبان عربی تاب آورد و پایدار ماند زبان رایج در سرزمین‌های ایران‌شهر بود.

سازه‌های شش‌گانه طرح‌واره ایران‌شهر

در ذهن قطران، به عنوان نخستین شاعر بزرگ آذربایجان، طرح‌واره ایران یک ساختار هویتی درهم‌تنیده از سرزمین، زبان، گاه‌شمار، آیین‌ها، اسطوره و فرهنگ حکمرانی است. هرکدام از این شش سازه کلان هویتی در پیکره‌ای از نشانه‌های ویژه، نمادینه شده و حاوی نگرش‌ها، باورها، ارزش‌هایی است که به مفهوم ایران تعلق دارد. این طرح‌واره، در قصاید مدحی قطران، متن‌واره می‌شود و در صورت‌های زبانی و ساختارهای خیالی و هنری جلوه‌گر می‌شود. با استخراج نشانه‌ها و نمادهای متعلق به این پیکره می‌توانیم مفهوم ایران را در سخن قطران صورت‌بندی کنیم. اینک نشانگان هریک از شش مؤلفه سازنده ایران را جداگانه بازخوانی و تحلیل می‌کنم.

۱. سرزمین: از تفلیس تا ختلان

ایران در نگاه قطران تبریزی یک واقعیت سرزمینی و یک گستره جغرافیایی است که حکم «ملک» دارد و کسانی بر آن مالکیت دارند، آن را از دشمن می‌گیرند، این ملک گاه ویران می‌شود گاه آباد، گاه ضعیف و گاه قوی؛ تخت و تاج دارد و شاه و شاهنشاه؛ شهریار قوی آن را می‌آراید. گستره این سرزمین را «از تبریز تا بخارا»^۱ با نام جای‌ها و شهرهای آن در دیوان قطران می‌توان ترسیم کرد. بیشتر نام‌جای‌ها در مملکت ایران که شاعر در شعرش یاد کرده در آذربادگان (آذربایجان) است چنان که گویی در نگاه او اران و آذربایجان مرکز ایران است. شهرهای مهم آن در دیوان قطران عبارت بودند از:

گنجه، اران، آلان (در قفقاز)، شروان، اردبیل، خوش، خلخال، ارومیه
(اورمی، ارمنی، اورمین)، ارمنیه (ارمنستان)، تبریز، لکزی، جُرز
(گرج، گرجستان)، ارزنگان، کردآن (کردوان)، مغان، نخجوان، ابخاز،
آبسکون.

۱. چو تو مجلس آرای و جام گیری / ز تبریز ز زمین کنی تا بخارا (قطران: ۲۶)

خراسان هم در طرّح‌واره جغرافیایی قطران، بخش ایران شرقی است. این نام‌جای‌های خراسان را در دیوان این شاعر آذربایجان می‌بینیم:

آموی، آمل، اوزکند، ترکستان، سیحان، بخارا، بدخشان، جیحون، چاچ،
ختل، ختلان، خجند، سمرقند، غاتفر، غزنین، قندهار، کابل، کاسان (در
ازبکستان)، کشمر، نیشابور، کوه سیام^۱ (در نخشب).

شهرها و نواحی کنار خزر که بخش شمالی ایران را شکل می‌دهند در دیوان قطران عبارتند از:
خزر، دریای ساری، ساری، گرگان، گیلان، مازندران.

در جنوب غربی که خوزستان است هم نام خوزستان را در شعر قطران (ص ۷۰)
می‌بینیم و هم نام شهرهای اهواز و شوشتر (شستر).

بخش غربی ایران را جبال یا عراق عجم نامند که از ری تا همدان گسترش دارد؛ اما عراق
عرب از رشته‌کوه‌های غرب کرمانشاه تا دشت بین‌النهرین و کنار فرات و دجله را در
برمی‌گرفت. به این دو بخش عراقین گفتند.^۲ قطران ذیل نام عراقین عجم و عرب این شهرها
را نام می‌برد:

عراقین، ری، کاشان، اصفهان، مدائن، بغداد، بیستون، دجله، فرات.

اما جنوب شرقی سرزمین ایران، سیستان است که این نام‌جای‌های سیستانی را از زبان
قطران می‌شنویم:

زابل، زاولستان، زرنگ، هیرمند.

تمام این شهرها و نواحی در گستره میان دجله تا جیحون قرار دارند. شاعر وسعت آن را
از تفلیس آذربایجان تا ختلان در تاجیکستان امروزی تعبیر می‌کند. کشورستانی و

۱. سیام: نام کوهی در نخشب که المقنع (د. ۱۶۱ق) در آن پناه گرفت. در شعر رودکی و فرخی سیستانی نام این کوه آمده است.

۲. این نام‌گذاری در نیمه قرن پنجم توسط خلافت بغداد صورت گرفت. «از زمان سلجوقیان این نواحی را عراق عجم گفته‌اند که با عراق عرب که قسمت سفالی بین‌النهرین است اشتباه نشود. بدان جهت که در نیمه دوم قرن پنجم سلجوقیان بر تمام مغرب ایران تسلط یافتند و همدان را پایتخت خود قرار دادند و استیلای آنها تا بین‌النهرین گسترش یافت و از مقر خلافت لقب سلطان‌العراقین به آنها اعطا شد و از آن مستفاد می‌شود که مقصود از عراق دومی ایالت جبال است که مقر حکومت سلجوقی بوده است و پس از حمله مغول اسم جبال بر این ناحیه دیگر استعمال نشد». (دهخدا: «عراق عجم»).

شهر بخشی ممدوحانش چنان است که:

به دولت این چندان بگیرد آن ز ابخاز به قوت آن چندان بگیرد این ز ایران
که کمترین رهی را ببخشد آن تفلیس که کمترین رهی را ببخشد این ختلان^۱
(ص ۴۱۷)

مُلکستانی (به معنی یک قلمه کردن فلات ایران) از اصول فرهنگ سیاسی ایران شهری و آرمان همه دربارهای خرد و بزرگ ایرانی بوده است. هر امیری که بخش بیشتری از قلمرو جیحون تا فرات را از امیران محلی می ستاند او به داشتن لقب شاهنشاه ایران شهر سزاوارتر بود. از این رو قطران امید دارد که ممدوحش مانند اردشیر بابکان، ملک ایران شهر را از دشمنان باز پس گیرد:

ارجو که تو بگیری مُلک همه جهان چونانکه مُلک ایران از دشمن اردشیر
(ص ۲۶۲)

ابوالحسن لشکری را که بر تخت گنجه می نشیند به بازستاندن ایران شهر از دشمنانش چنین تشویق می کند:

آن که بستاند به مردی مُلکت ایران تویی و آن کز او آباد گردد عالم ویران تویی
(ص ۶۷۳)

در قصیده مدحی یک الگوی زبانی پر بسامد وجود دارد که فاصله میان دو نقطه جغرافیایی یکی در شرق و دیگری در غرب ایران شهر را شاعر با ساخت دستوری «از ... تا ...» مشخص می سازد و با آن گستردگی و فراوانی صفات ممدوح مانند سخاوت، پهنآوری قلمرو، نفوذ و اقتدار، ثروت، هیبت، و مانند آن را بیان می کند. مثلاً بخشش ممدوح را با دریای مدیترانه قیاس می کند و شکیبایی او را با کوه سیام در نخشب خراسان شرقی:

۱. در چاپ جدید دیوان قطران، واژه رزان را از نسخه مل (کتابخانه ملی، کتابت حدود قرن ۱۳) به متن آورده اند. اما توضیحی پیرامون واژه رزان و علت برگزیدن آن نداده اند. گمان می رود ختلان که در تاریخ بیهقی و مدایح شاعران هم زمان قطران مکرر از آن یاد شده است با سیاق مدیحه سازگارتر باشد. طبق توضیحات خود مصححان ختلان (ص ۱۰۵۹) ناحیه ای بر مسیل علیای آمودریا (جیحون) در تاجیکستان امروزی است. از تفلیس تا ختلان، تلویحاً به پهنآوری کشور ممدوح دلالت دارد.

[روم - سیام]

پیش جود او بود چون قطره‌ای دریای روم پیش حلم او بود چون ذره‌ای کوه سیام
(ص ۳۵۲)

[گنجه - طراز / اران - ختن]

از طراز خلعت او گنجه مانند طراز وز نسیم خوی او اژان به‌کردار خُتن
(ص ۴۷۳)

[آذربایجان - ترکستان / تبریز - عمان]

ملک آذربایگان و امر ترکستان و چین جای تو تبریز و جاه تو به عمان و عدن
(ص ۴۸۷)

این الگوی دستوری غالباً با هدف اغراق در بیان قدرت و عظمت پادشاهی ممدوح است و زیرساخت آن یک الگوی شناختی است که طرح‌واره جغرافیایی ایران‌شهر را در ادبیات درباری به شکلی گسترده بازتولید می‌کند.

کاربرد نام‌جای‌ها در سخن قطران تصویر گویایی از ذهنیت او در باره حدود ایران به ما می‌دهد. در مدح منوچهر بن وهسودان از شهر خوش^۱ نزدیک اردبیل تا خراسان را قلمرو ممدوح خود می‌داند:

شهر خوش میراث توست آن را تو بایستی وکیل ناسز مردم نسازد با دل مردم سزا...
بل خراسان خوشترت آمد وطن این است رسم باز بخشادت وطن یزدان بی‌چون و چرا
(ص ۱۹)

قطران مدتی در گنجه اقامت داشته و شهرهای آذربایجان را چنان شاد وصف می‌کند که کل ایران به آنجا حسد می‌برد. در این ابیات اژان را که بخشی از ایران است محسود کل ایران می‌داند:

گنج شادی شده ز تو گنجه شمع ایران شده ز تو اژان
(ص ۳۹۸)
تا به اژان بوی تو نیست عجب گر ز اژان حسد برد ایران
(ص ۳۹۹)

۱. شهر «خوش» از شهرهای آذربایجان و به گفته ابن خردادبه، واقع در هشت فرسنگی اردبیل (ابن خردادبه: ۱۲۱).
نامش در تاریخ طبری و الکامل نیز آمده، و سعید نفیسی در کتاب بابک خرّمین (ص ۳۷) آورده است که این شهر امروز با نام «کُشا» در آذربایجان ایران واقع است (قطران: «توضیحات»، ص ۸۸۶).

مصحّحان دیوان قطران در مقدمه با اسناد دقیق نشان داده‌اند که قطران در کدام شهرهای آذربایجان ممدوحانی داشته و هریک از آنها را با لقب فرمانروای ایران ستوده است. طرح‌واره سرزمینی و سیاسی ایران در ذهن قطران همان طرح‌واره ایران‌شهر ساسانی است که دربار شدادیان آذربایجان آرزوی بازسازی و بازآوری آن را دارد. قطران می‌گوید این جهان (ایران‌شهر) کشور ساسانیان بوده است؛ ابوالحسن لشگری گوهر ساسانی دارد او مانند فریدون جهان را می‌گیرد و میان چهار فرزندش بخش می‌کند. لشگری در استخر پارس بر تخت بنشیند و کوچکترین فرزندش منوچهر بن وهسودان را فرمانروای اران و گنجه کند:

این جهان بوده است دایم ملکت ساسانیان	خواست سالارش خدا بر ملکت ساسان کند
نیست کس در گوهر ساسانیان چون لشگری	تا به مردی چون نیاکان شاهی ایران کند
همچو افریدون بگیرد ملک عالم سربسر	و آنکه‌ی تدبیر خیل و ملک فرزندان کند
روم و گرجستان بفرمان منوچهر آورد	هند و ترکستان بزیر دست نوشروان کند
او به تخت مُلک ایران برنشیند در سطر	که‌ترین فرزند خود را مهتر ازان کند

(قطران: ۱۰۱)

بازپروری طرح‌واره ایران‌شهر ساسانی از دربار یعقوب لیث آغاز شد. مؤلف تاریخ سیستان (ص ۲۰۰) با نسب دور و درازی، تبار یعقوب را به خاندان ساسانی می‌رساند. در طرح‌واره ساسانی، گستره ایران‌شهر از دجله تا جیحون است و قطران به آن «ملکت باستانی»، «ملکت ساسانیان»^۱ و «ملکت ایران» گوید که معادل قلمرو فرمانروایی یک پادشاه است:

در این مُلکت باستانی بزی تو به شادی دورخ چون گل بوستانی
(ص ۶۳۶)

اصطلاحات کشور، مملکت، ملک، دارالملک، بر یک ساختار و فرهنگ سیاسی ویژه در ایران‌شهر دلالت داشت. قطران از تعبیر «مُلک‌تران» (ص ۴۱۶) برای فرمانروا بهره گرفته است.

۱. تنها در قصاید رودکی، که ممدوح خود را گوهر آل ساسان نامیده، آمده است و سپس در شاهنامه. در دیوان شاعران دربار غزنوی این ایده دیده نمی‌شود. باز در دیوان امیرمعزی شاعر دربار سلجوقی این ایده دیده می‌شود.

۲. گاه‌شمار خورشیدی پارسیان

گاه‌شماری ایرانی یکی از سازه‌های اصلی طرح‌واره ایران‌شهر است. آن‌گونه که اوستا و منابع زردشتی نشان می‌دهد از عهد باستان، آیین‌ها و بخش بزرگی از کردارهای اجتماعی و فرهنگی ساکنان میان دو رود جیحون تا فرات بر بنیاد گاه‌شمار خورشیدی سازمان می‌یافته است. هرگاه به دلایل سیاسی و اعتقادی، یک گاه‌شمار ناایرانی وارد گستره ایران‌شهر می‌شد ایرانیان به صورت‌های ممکن به گاه‌شمار باستانی خود کمابیش پایبند می‌ماندند. گاه‌شمار خورشیدی، طرح‌واره‌ای است که درک ایرانیان را از زمان و چرخش ایام و فصل‌ها سامان می‌داده است. قطران تبریزی، زمان را با نشانه‌های سه گاه‌شمار ایرانی، اسلامی و رومی صورت‌بندی می‌کند. بسامد نشانه‌های هر یک از این سه گاه‌شمار در کلیات قطران به این شرح است:

- گاه‌شمار سریانی (بسامد: ۱۰۰): تشرین (۶)، کانون (۲۳)، نیشان (۵۷)، آذر/آزار (۱۴)؛

- گاه‌شمار اسلامی (بسامد: ۱۳): شعبان (۱)، شوال (۱)، ماه روزه (۷)، عید روزه گشای (فطر، ۳)، عید خلیل (قربان ۱)؛

- گاه‌شمار ایرانی (بسامد: ۱۲۵): فروردین (۱۸)، اردیبهشت (۳)، خرداد (۲)، مرداد (۴)، شهریور (۱)، مهر (۵)، آبان (۱۲)، آذر (۱۶)، دی (۱۱)، بهمن (۱۷)، نوروز (۲۹)، مهرگان (۴)، پاییز (۱). یلدا (۲).

ممکن است بگویید که مخاطب قطران دستگاه قدرت و درباریان هستند و نمی‌دانیم که این گاه‌شمار در میان مردم رواج داشته یا نه؟ اما نشانگان گاه‌شمار ایرانی در اشعار غیردرباری قطران هم کم نیست. مفاهیم گاه‌شماری مانند نام ماه‌ها، فصل‌ها و روزهای ویژه، به چهار مناسبت در قصیده ستایشی برجسته می‌شد:

الف) قصیده در بزرگداشت جشن‌های باستانی ایرانی و با هدف برجسته‌سازی هویت ایرانی دربارها سروده می‌شد و از آنجا که جشن‌های نوروز، مهرگان، سده، بهمن‌جنه، تیرگان، یلدا، برپایه گاه‌شماری خورشیدی برگزار می‌شد، زمان‌های تقویمی و روزهای مشهور ایرانی در قصاید با جزئیات وصف می‌شد.

ب) مقدمه قصیده معمولاً با وصف طبیعت آغاز می‌شود. وصف چشم‌اندازهای طبیعت

در فصول چهارگانه سال خورشیدی، به لحاظ زیبایی‌شناسی مجال‌های تصویرسازی هنری برای شاعران فراهم می‌کند. شاعر نخست وصفی از زیبایی طبیعت در بهار یا خزان، متناسب با موضوع قصیده می‌آورد و فصل و ماه و روز را وصف می‌کند. زمان در این وصف‌ها عمدتاً مطابق گاه‌شماری خورشیدی و چرخه طبیعت است. طبیعت در ماه فروردین همیشه زیبا و بهشتی است و حال آن از آغاز آفرینش ثابت بوده است؛ اما شاعر نمی‌تواند زیبایی طبیعت را در ماه ربیع‌الاول (با آنکه معنی بهار دارد) وصف کند، زیرا ربیع‌الاول همیشه مصادف با بهار نیست؛ ربیع‌الاول گاه در خزان است و گاه در زمستان.

ج) کردارها و رخدادهای مهم مانند فتوحات، جلوس پادشاه، مرگ یا تغییرات مهم، ساختن بناها و سفرها و یا تصمیمات پادشاهی همه در قصاید با زمان تقویمی وصف و ثبت می‌شد:

در هفتم مرداد به پیروزی می‌خور بگذار به پیروزی سیصد مه مرداد
(ص ۸۵)

د) چهارمین جایگاه گاه‌شماری در قصیده ستایشی، بخشی است به نام تأیید و شریطه. در این بخش از قصیده شاعر پادشاه را دعا می‌کند و برایش ابدیت و جاودانگی می‌خواهد. چیزهایی را برای ممدوح خود ابدی و دائم می‌خواهد و آنها را مشروط می‌کند به جاودانگی گردش روز و ماه و ایام مشهور در درون سال خورشیدی.

همیشه تا ز پی مهر در بود آبان همیشه تا ز پی تیر در بود مرداد
(ص ۸۹)

۳. جشن‌های باستانی

یکی دیگر از سازه‌های طرح‌واره ایران، آیین‌های باستانی است که با نام ایرانیان گره خورده و بیرون از دو مرز طبیعی، جیحون و فرات چندان شناخته نیست. مهم‌ترین بخش این آیین‌ها، جشن‌هایی است بر پایه گاه‌شمار خورشیدی ایرانی (اوستایی). قصیده ستایشی با جشن‌های درباری پیوند بنیادین دارد. قصیده‌خوانی، رسم پایدار و دیرینه در جشن‌های درباری ایران بوده و کمتر بزم خسروانی‌ای سراغ داریم که در آن قصیده خوانده نشده باشد. دستگاه پادشاهی برای برگزاری هر جشن به شاعران برتر خود، سفارش شعر ستایشی می‌داد.

ابوالفضل بیهقی گفته است که سلطان محمود غزنوی از شاعران «شعر می‌خواست و بر آن صلت‌های شگرف می‌فرمود» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۴۹۹). در پاسخ به درخواست پادشاه، قصاید زیادی از شاعران دربارهای محلی و امیرنشین‌های سراسر کشور به دربار مرکزی می‌رسید. قطران هم گفته است که برای جشن نوروز، شعر نیکو باید گفته شود:

آمده نوروز و شعر باید نیکو چونان کز طبع زنگ غم بزاید
(ص ۷۴۲)

سه جشن اصلی ایرانی که در دیوان قطران گرامی داشته شده است عبارتند از: جشن نوروز، جشن مهرگان، و جشن سده. او از نوروز که همواره مهم‌ترین جشن ایرانیان بوده بیست‌ونُه بار یاد کرده است. می‌گوید در سالی، نوروز در دی‌ماه برگزار شده^۱ (ص ۲۸۹) و به سالی دیگر که نوروز با ماه روزه مصادف شده، ابوالحسن لشگری حکمران آذربایجان در ماه شعبان نوروز را جشن گرفته است:

زانکه دانست او که روزه پیش فروردین بود در پی این ملک را نوروز در شعبان کند
(ص ۱۰۱)

از «نوروز بزرگ» که همان نوروز خاصه است به فرخندگی یاد کرده (۳۶۰) و گفته است که نوروز «جشن جم» است و مهرگان هم جشن فریدون:

ای شهی کز مهر تو چون بهرمان گردد جَمست جام می بستان که عید فرخ و جشن جم است
(ص ۷۱۶)

نوروز مهین، جم همایون آورد چون فرخ مهرگان، فریدون آورد
(ص ۸۱۰)

دعا می‌کند که جشن نوروزی دیرین و جاودانه بماند و صدهزاران جشن نوروزی بر ممدوحانش بگذرد.^۲ دو جشن ایرانی دیگر را نیز خجسته می‌دارد؛ یکی مهرگان^۳ در ماه مهر

۱. دو بهره مانده ز روزه خجسته آمد عید

۲. صد هزاران جشن نوروزی بر ایشان بگذرد

۳. مهرگان فرخنده بادا بر دو شاه مهربان

باد فرخ بر تو عید و ماه مهر و مهرگان

جشن خزان است و وقت خون رزان است

به دی‌مه اندر نوروز بخت کرد آغاز (قطران: ۲۸۹)

کاین جهان آرامش و رامش همی زایشان کند (ص ۱۰۷)

حاسدان جفت غریو و دشمنان جفت غرنگ (ص ۳۰۷)

تا دل خلق جهان در مهر تو یکتا شود (ص ۱۳۹)

خون رزان خور به یاد جشن خزانی (قطعات، ص ۷۸۹)

که نوروز پاییزی است و قطران به آن «جشن خزان» هم گفته است، و دیگری جشن سده^۱ که در دهم بهمن ماه برگزار می‌شده است. قطران مجموعه جشن‌های ایرانی را «جشن دهقان»^۲ می‌نامد:

عید تازی باد فرّخ بر شه پیروزبخت تا هزاران جشن عید تازی و دهقان کند
(ص ۱۱۱)

بنا به گفته عنصری بلخی (د. ۴۳۱ق)، دهقانان که مالکان بزرگ و دهداران توانمند بودند در پروراندن و نگاهداشتن این جشن نقش بسزا داشتند:

نوروز جهان‌پرور مانده ز دهاقین دهقان جهان‌دیده‌ش پرورده به بر، بر
(عنصری: ۱۵۰)

وجود طبقه دهقان در تبریز و گنجه نشان می‌دهد که ساختار اجتماعی در آذربایجان همان ساختار اجتماعی ساسانی است که از جیحون تا فرات شکل واحدی داشت. دهقانان زمین‌دار و دهدار بودند و نگاهدارنده آداب ایرانشهری و فرهنگ مهتری در میان ایرانیان. قطران خود از طبقه دهقان بود که شاعر شد:

یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر به نادانی مرا از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی
(ص ۶۴۱)

از نشانه‌های تعلق خاطر وی به فرهنگ دهقانی، دعوت به باده‌نوشی و افروختن آتش (قبله دهقان) است.^۳ این دو کار از سنت‌های ساسانی است. شاعر برای خبر آوردن از فریدون و نشان گرفتن از نوشروان به باده پناه می‌برد:

به رسم و رای افریدون و نوشروان میی ده کو خبر آرد ز افریدون نشان دارد ز نوشروان
از آن چون قبله دهقان به سوزانی و تابانی چو فرزند گرامی را به نازش داشته دهقان
(ص ۴۴۳)

جشن‌های ایرانی بخشی از نشانگان هویت ایرانشهری است؛ کوشش نهاد سلطنت و طبقه دهقان در بزرگداشت جشن‌ها و آیین‌های باستانی هم با هدف استواری و پایداری این مؤلفه ایران‌ساز است.

۱. خجسته جشن سده بر تو شاه فرّخ باد میان کفه عمر تو سنگ ده صده باد (قطعات ص ۷۳۲)

۲. چو بر خسروان کیان جشن دهقان تو را باد فرخنده این عید تازی (ص ۶۱۵)

۳. ای به دل هم‌چو قبله مؤمن خیز و بفروز قبله دهقان (ص ۳۹۶)

۴. نشانگان اساطیر ایرانی

انبوه نام‌ها و نمادهای اساطیری که قطران در چکامه‌های ستایشی به کار گرفته است مجموعاً یک دستگاه هم‌بسته از نمادها را شکل می‌دهد که با نام نشانگان اساطیری ایرانی از نشانگان اسطوره‌ای ملل پیرامون خود یعنی سامی (عبری)، مسیحی، اسلامی، هندی و چینی جدا می‌شود. فراوانی حضور شخصیت‌های ایرانی اساطیری که در شاهنامه هم به روشنی تصویر شده‌اند در دیوان قطران به قرار زیر است:

- نام پادشاهان (۳۰ نفر): فریدون/ افریدون (۴۰)، نوشیروان (۱۷)، جم (۱۴)، بهرام (۱۳)، خسرو (۹)، جمشید (۸)، پرویز (۶)، کیقباد (۵)، منوچهر (۵)، بهرام‌گور (۴)، دارا (۴)، اسفندیار (۳)، گشتاسب (۳)، هوشنگ (۳)، بهمن (۳)، جوانشیر (۳)، شاپور (۳)، کابوس (۳)، اردشیر (۲)، بیژن (۲)، کیخسرو (۲)، پور قباد انوشیروان (۱)، ساسان (۱)، سیاوش (۱)، شیرو (۱)، قباد (۱)، کابوس کیقباد (۱)، کسرا (۱)؛

- نام پهلوانان (۲۱ نفر): دستان (فراوان)، رستم (فراوان)، سام (۶)، آرش (۳)، نوذر (۳)، پور پشنگ افراسیاب (۳)، پور دستان رستم (۳)، تهمتن (۲)، سهراب (۲)، پسر زال (۱)، پور پشنگ افراسیاب (۱)، پور زال (۱)، توس بن نوذر (۱)، کاوه (۱)، کشواد (۱)، گودرز (۱)، گودرز کشواد (۱)، گیو (۱)، پیران ویسه (۱)، چهارآزاد (۱)، ماکان (۱)؛

- نام پیامبران و حکیمان ایرانی (۳ نفر): مانی (۳)، زردشت (۳)، جاماسب (۱)، مؤید زندخوان (۱)؛

- دلدادگان: فرهاد (۱۳)، شیرین (۹)، بیژن (۳)؛

- موسیقی ایرانی: باربد (۲)، دستان؛

- جانوران: رخس (۱)، شب‌دیز (۲)، همای (۱)، شبرنگ (۴)؛

- نام پایتخت: مدائن (۱)، استخر (۱)، بغداد (۹)، بخارا، سمرقند، سیحان (سیحون) (۱)؛

- ساختمان‌ها: آتشکده آذربرزین (۱۱)، بیستون (۲)، ایوان کسری (۱) (ایوان مدائن)؛

- پدیده‌های طبیعی: جیحون (۲۳)، آموی (۳)، کوه سیام (۱) (در نخشب خراسان) کوه قارن (در مازندران) (۱)، هیرمند (۱)؛

- انیرانیان: ضحاک (ده‌آک، بیوراسپ) (۶)، اسکندر^۱ (۱۵)، غزان، ترکمانان.

۱. اسکندر در شعر قطران، شخصیت منفی نیست. شاعر ممدوح را در جهانگیری، رزم‌آوری و گنج‌داری به اسکندر تشبیه می‌کند.

این نشانگان، به روشنی طرح‌واره سیاسی و جغرافیایی ایرانشهر را در ذهن شاعر سامان می‌دهد. در فهرست بالا هر نام یک نشانه دیرپای و جدایی‌ناپذیر از مفهوم ایران است که یک یا چند اندیشه را در طرح‌واره ایران نمادین ساخته است. شاعر با کاربست نشانه، معانی نهفته در آن را برای ممدوح خود فرامی‌خواند. مفاهیم سیاسی و ارزش‌های فرهنگی و هویتی ایرانی در این دستگاه همبسته نشانه‌ای نمادینه می‌شوند و یک پیکره سازمند از مفاهیم را می‌سازند. این پیکره دوازده قرن در قصاید مدحی پارسی بازپروده می‌شود.

قطران برای آن که ممدوحان خود را چونان شهریار آرمانی بستاید اوصاف کمالی پادشاهان اساطیری ایرانی را به آنها نسبت می‌دهد. خاندان‌های حکمران بر آذربایجان، نام شخصیت‌های اساطیری و تاریخ ایران باستان را بر فرزندان خود می‌نهادند. این امر نشان از دلبستگی آنان به هویت و سرگذشت ایران داشت. در خاندان شدادیان حاکم بر گنجه و آران (۳۴۰-۴۸۵ق) ابوالحسن لشگری، پسران خود را انوشیروان، منوچهر، اردشیر، گودرز نام گذاشت و قطران نیز تبار او را به ساسانیان رساند (قطران: ۳۹، ۱۰۱، ۳۸۶).

۵. آیین کیانی

ادراک قطران از ساختار حکمرانی روزگار خودش نشان‌دهنده فرهنگ سیاسی آن روزگار در آذربایجان است. آنچه در شعر او به عنوان یک نخبه پیوسته با کانون قدرت می‌بینیم، بازپروده همان فرهنگ سیاسی عهد ساسانی است. فرهنگ سیاسی که ادراک اقوام و تیره‌های ایرانشهری را از قدرت و شیوه حکمرانی شکل می‌داد یک طرح‌واره منسجم برای تبیین مناسبات میان هویت، سرزمین و حاکمیت داشت؛ یک «طرح‌واره سیاسی ایرانشهری». طرح‌واره سیاسی ایرانشهری همان چیزی است که بطور تعریف نشده با نام‌های آیین کیانی، آیین شهریاری، آیین خسروانی، فرهنگ مهتری، سیر الملوک، یا سیرت پادشاهان از آن نام می‌برند. این طرح‌واره، پیکره‌ای از الگوهای نظام‌مند و نمادهای هویت‌مند است که در کنار هم و بطور متقابل همدیگر را تقویت می‌کنند. برخی آموزه‌های اصلی در طرح‌واره سیاسی ایرانشهری چنین است:

- شاه، مرکز نهاد حکمرانی بر ایرانشهر است (شاه قبله ایران)^۱؛

۱. مباد ایران ز تو خالی که هستی قبله ایران / که ایران بی رضای تو به یک ساعت شود ویران (ص ۴۰۵)

● ایرانشهر، بزرگ و پهناور است (از مرز چین و تا مرز روم)؛

● ایرانشهر، میراث باستانی است که از شاه پدر به فرزندش می‌رسد.

این طرح‌واره سیاسی در یک طرح‌واره متنی به نام قصاید خسروانی بازتولید می‌شود. به دیگر سخن دستگاه بازتولید و مجرای توزیع فرهنگ سیاسی ایرانشهری، قصیده مدحی است. این ژانر ادبی ویژه تثبیت و گسترش طرح‌واره سیاسی ایرانشهر است و اصلی‌ترین نقش آن، بازآفرینی اندیشه سیاسی و یادآوری قواعد و سازوکار حکمرانی بوده و از آموزه‌های سیاست‌نامه‌ای سرشار است.

پادشاه چونان نهاد کانونی قدرت در قلب قصیده می‌نشیند. به تعبیر گفتمان‌شناسان، دال مرکزی در مدایح خسروانی، پادشاه یا شهریار آرمانی است. او را با ممیزه‌هایی از مردم عادی جدا می‌کنند. آن ممیزات یکتاساز عبارتند از: دارنده فره ایزدی، وارث ملک جم، دارنده نژاد یا گوهر ساسان.

ابونصر جستان و پسرش ابوالمعالی شمس‌الدین هر دو را خداوند با فره و فرهنگ آفریده است:

ای امیری آفرین، فخر ملوک و شمس دین آفریده ز آفرین و فره و فرهنگ و فر
(ص ۲۰۹)

آموزه پادشاه‌وراثی و مُلک میراثی جم، قاعده تعیین کننده در فرایند انتقال قدرت در ایرانشهر بوده است. قطران مانند همه چکامه‌سرایان دربار اشاراتی به این قاعده دارد:

مُلکت ایران نیاکان تو را بود از نخست گشت خواهد چون نیاکان مُلکت ایران تو را
(ص ۳۹)

شهر خوش میراث تست آن را تو بایستی ولیک ناسز مردم نسازد با دل مردم‌سزا
(ص ۱۹)

براساس آموزه‌های سیاسی ایرانشهری، شور مملکت هرگز به کهتران و فرودستان نمی‌رسد. اما به مهتران گه‌گاه می‌رسد. تقسیم جامعه به کهتر و مهتر یک قاعده سیاست طبقاتی ساسانی است:

به کهتران نرسد شور مملکت هرگز به مهتران رسد این شور مملکت گه‌گاه
(ص ۵۶۱)

نقش سیاسی پادشاه که همواره در قصاید مدحی یادآورده می‌شود عبارت است از: نگهداری ولایت (ص ۲۰۸)، نگاهبانی مُلکت، کشورگشایی، دادگری، بخشنده‌گی، آبادسازی ملک، امنیت، آسوده‌خاطر ساختن مردم، تازه کردن سیرت ملوک ساسانی^۱، و ز تازه کرده پیمان این دو شمع ملوک ز مهر جستن و دیدار این دو شاه جوان (ص ۴۱۵)

در کنار نهاد پادشاهی، طبقات دیگری از مهتران و آزادگان هستند که هر کدام جایگاه مشخصی در ساختار سیاست و جامعه دارند. برخی از این طبقات عبارتند از: آزادگان، دهقانان، مرزبانان، اسپهبدان و روحانیان. اصطلاح آزادگان (به صورت‌های آزادان ۶ بار، آزادگان ۶ بار، آزاده ۵ بار، احرار ۵ بار) در اشعار قطران یکی از القاب بزرگان و مهتران در ایران‌شهر است؛ قطران لقب آزاده را برای پادشاه هم یک بار به کار برده است. در جای دیگر در باره نسبت احرار (آزادگان) با طرح‌واره ایران‌شهری سخن گفته‌ام.^۲

طرح‌واره ایران‌شهر که در یک پیکره نشانه‌ای همبسته همواره در گفتمان ادبیات درباری بازتولید می‌شد رهاورد یک سامانه هم‌بافته از ارزش‌ها و باورهای ایرانی است. این طرح‌واره مشتمل بر دست کم شش سازه بزرگ است شامل: سرزمین، زبان میانجی، گاه‌شمار، آیین‌ها، نظام اسطوره‌ای، فرهنگ سیاسی است که در زبان پارسی نمادینه شده و ادراکات هویتی، سیاسی و فرهنگی تیره‌ها و اقوام و طوایف باشند در فلات ایران را شکل داده و می‌دهد. این که به این پیکره می‌گوییم «نشانگان ایران‌شهری» به این معناست که هر یک از نشانه‌ها و نمادهای این نظام نشانه‌ای صرفاً به ساختار پیکرمندی به نام ایران تعلق دارد و از آن دیگری نیست. نشانه‌شناسان می‌گویند نشانه در درون یک ساختار (یک کلیت) از رهگذر پیوندهایش با دیگر نشانه‌ها درک می‌شود نه در انزوا و تنهایی. ارزش هر نشانه ایرانی را نوع روابطش با دیگر نشانه‌ها در پیکره نشانگان ایران‌شهری تعیین می‌کند از این‌رو، نشانه بیگانه با پیکره ایران، فاقد معنا و ارزش در طرح‌واره ایران است.

۱. ز سیرت تو تازه شد آیین کیتباد وز داد تو نواخته شد رسم مصطفی (قطران: ۱۱)

۲. مقاله نگارنده با نام «هویت ایران‌شهری رودکی سمرقندی» در مجله سمرقند، نوروز ۱۴۰۴.

۶. زبان پارسی

مجموعه نشانه‌های متعلق به هر یک از کلان‌سازه‌های پنج‌گانه بالا در طرح‌واره ایران‌شهر، همگی در یک دستگاه نشانه‌ای به نام زبان پارسی معنادار می‌شوند. هرکدام از این نشانه‌ها هرگاه وارد دستگاه زبانی غیرپارسی بشوند بیگانه و بی‌معنایند و معنای آنها تنها به اعتبار تعلقشان به یک پیکره نشانه‌ای معنادار به نام فرهنگ ایرانی و زبان پارسی دانسته می‌شود. زبان پارسی خودش دستگاهی از نشانه‌هاست و با فراهم ساختن فرایند معنابخشی به نشانه‌ها و نمادهای فرهنگی، زمینه‌ای می‌شود برای شکل‌گیری و معناداری پیکره‌ای نشان‌مند به نام ایران. در واقع طرح‌واره مفهومی ایران با نشانه‌های پارسی به یک طرح‌واره زبانی هویت‌مند بدل می‌شود. اگر طرح‌واره ایران با نشانگان زبان عربی یا هندی پردازش می‌شد آیا باز هم ایرانی بود؟ این پرسش بسیار مهمی است و پاسخ آن می‌تواند سهم زبان پارسی را در استوارسازی و پالودن مفهوم ایران از عناصر ناپایمانی روشن سازد. شاهدیم که زمانی در دربار خلیفگان عباسی بخشی از مؤلفه‌های ایران‌ساز مانند سیرالملوک، ساختار دیوانی، آیین‌های نوروز (النوروز) و مهرگان (مهرجان) و سده (السذج) و حتی پاره‌ای از مفاهیم گاه‌شماری خورشیدی رواج یافت؛ آیا در آنجا طرح‌واره ایران بود که رفتارها و کنش‌های سیاسی و فرهنگی را سازمان می‌داد؟

باری قطران شاعری بود دلبسته زبان پارسی که خود را متعلق به این دستگاه نشانه‌ای میانجی تیره‌های ایرانی می‌دانست. او به شعر دری که درجه‌اعلای کاربرد زیباشناسانه زبان پارسی است، این‌گونه ابراز دلبستگی کرده است:

گر مرا در شعرگویان جهان رشک آمدی من در شعر دری بر شاعران نگشادمی
(ص ۶۸۷)

بلبل به‌سان مطرب سرمست بر درخت گه پارسی نوازد و گاهی زند دری
(ص ۵۹۸)

گر چهر تو بر قبله ابدال نگارند خواند به نماز اندر شعر دری ابدال
(ص ۳۱۴)

کوتاه سخن آن که زبان پارسی و ساحت‌های زیباشناسانه آن یکی از سازه‌های بنیادین طرح‌واره مفهومی ایران‌شهر است و درعین حال خودش، بستر بالندگی و پروراندن مفهوم

ایران‌شهر هم هست و طرح‌وارهٔ متنی ایران‌شهر در درون آن شکل گرفته است. نشانگان ایران‌شهری در زبان پارسی، امکان معناداری، استقرار و نمادینه شدن می‌یابند. و همین زبان در نهایت بستر تداوم مفهوم ایران هم هست.

فرجام

طرح‌وارهٔ ایران‌شهر یک ساختار مفهومی کهن و باستانی است که با شکست ایرانیان از اعراب مسلمان برای مدتی در عرصهٔ سیاسی فروپاشید اما سازه‌های شش‌گانهٔ آن از جمله زبان، گاه‌شمار، جشن‌ها، و اسطوره‌ها، در گسترهٔ ایران‌شهر هرگز از میان نرفت. آنچه را جغرافی دانان عرب «بلاد فرس» یا «ارض العجم» می‌نامیدند در واقع سرزمینی بود که سازه‌های طرح‌وارهٔ ایران‌شهری در آن همچنان پایدار مانده بود. زبانش پارسی و آیین‌ها و باورها و ارزش‌هایش همچنان ایرانی ماند.

ایرانیان که همچنان در درون ساختار فرهنگی و زبانی خود می‌زیستند با ظهور فرمانروایان نسبتاً مستقل ایرانی یعنی صفاریان و سامانیان، فرهنگ سیاسی ایرانی را بازگرداندند. هرچند آن فرهنگ سیاسی، وارد ساختار خلافت عباسی هم شده بود اما با استقلال برخی امیران ایرانی، طرح‌وارهٔ ایران‌شهر ساسانی بار دیگر بر روی کار آمد.

قطران در شمار نخستین شاعران آذربایجان است که طرح‌وارهٔ ایران‌شهر ساسانی را به مدد دربارهای آذربایجان پروردند. این طرح‌واره در گفتمان داستانی حماسی در دستان سخنوران توس پرده‌خته شده بود. شاعران عهد غزنوی نیز آن را در قصیدهٔ ستایشی با مهارت بازپرورده بودند. قطران که دریافته بود این طرح‌واره، بازجستِ «مملکت باستان» است با صراحت آن را بازگرفتن «مملکت ساسانیان» نامید. در کار شاعران غزنوی چنین تصریحی نمی‌بینیم؛ شاید از آن‌رو که سلاطین غزنوی به خوشامد خلافت بغداد اهمیت می‌دادند. بعدها می‌بینیم که طرح‌وارهٔ ایران‌شهر در سخن خاقانی و شاعران آذربایجان غنی‌تر و فربه‌تر از شاعران خراسان و مرکز ایران است.

حکمرانان آذربایجان همه ایرانی بودند خاندان‌های حاکم این منطقه که در شهرهای تفلیس، ارومیه، تبریز، نخجوان، اران، شروان، گنجه به قدرت رسیدند، نظام فرهنگی - اجتماعی و نظم

سیاسی جوامع خود را در چارچوب ساختار بزرگ ایران شهری و بر پایه طرح‌واره ایران پهناور سامان می‌دادند. ارزش‌ها و باورهای فرهنگی - سیاسی همه آنها یکسان بود. قصاید قطران در ستایش امیران مختلف از خاندان‌ها و سلسله‌های متفاوت گویای همبستگی سیاسی و فرهنگی و آیینی در سرزمین‌های غربی فلات ایران است. او ابوالحسن لشگری حاکم اران و گنجه را می‌ستاید، و ابوالفضل جعفر بن علی حکمران تفلیس را، و نیز ابوالخلیل جعفر امیر ارومیه را، و نیز ابودلف حاکم نخجوان را، و نیز اسپهبد موغان را در دشت مغان. هر پنج امیر را خسرو ایران می‌نامد و با الگوی سیاسی ساسانی آنها را به زبان پارسی می‌ستاید. ستایش‌ها به مناسبت جشن‌های جم و فریدون است که در روزهای پارسیان بر پایه گاه‌شمار خورشیدی ایرانی است.

قطران تبریزی در مدایحش آشکارا آورده که در دربار حاکم صاحب نامی در شروان بندگی می‌کند اما مدیحه‌ای هم به درباری دیگر در نواحی آذربایجان می‌فرستد:

اگر بنده هر سال ناید به خدمت تو این علت از آفت بنده مشمر
که من بنده بودم به فرمان شاهی که همچون تو میرست و سالار و درخور
(ص ۲۵۰)

برای شاعر فرقی نمی‌کند در کدام دربار باشد چون همه، دربارهای خسروان ایرانند، فرهنگ ایران شهری در همه جا هست و زبان همه دربارها هم پارسی است؛ بنابراین هر جا باشد گویی در یک جاست:

هر دو درگاه را یکی بینم همی چون بنگرم من چو ایدر باشم آنجا چو آنجا ایدرم
(ص ۶۷۴)

این امیرنشین‌های خرد و بزرگ گاه با هم می‌جنگیدند گاه متحد می‌شدند اما در همه حال احساس تعلق به ساختار فرهنگی و سیاسی واحدی با نام ایران داشتند. قصاید مدحی این امیران نشان می‌دهد که همگی با یک الگوی حکمرانی واحد، در سپهر گفتمانی زبان پارسی رفتار کرده‌اند و طرح‌واره متنی سیاسی واحد با نظام نشانه‌ای مشترکی در شش مقوله سرزمین، زبان، گاه‌شمار، اسطوره، آیین‌های جمعی، و فرهنگ سیاسی داشتند.

طرح‌واره ایران ساسانی پیشتر از قطران در چکامه‌های ستایشی دربارهای سامانی و غزنوی در خراسان پرورده و بالیده بود. در ادبیات حماسی با مرکزیت توس در خراسان نیز

همین طرح‌واره در زبان پارسی تثبیت شده بود. می‌توان چنین انگاشت که جایگیری و فراگیری طرح‌واره ایران و گسترش ادبیات سیاسی ایران‌شهری در دربارهای آذربایجان و خراسان و اصفهان بود که زمینه قدرت یافتن دولت سلجوقی بر سراسر فلات ایران از جیحون تا مرزهای روم را فراهم کرد. دولت سلجوقی با طرح‌واره ایران ساسانی بود که مقتدرترین دولت تاریخ ایران پس از اسلام را شکل داد.

چنین طرح‌واره فرهنگی و سیاسی منسجمی در ممالک پیرامون ایران شکل نگرفته بود، نه در هند، نه در چین و نه در حجاز و شام. تنها در روم بود. از همین رو بخشی از فرهنگ سیاسی دستگاه خلافت اسلامی الگوهای خود را از سازه‌های طرح‌واره سیاسی ایران‌شهری اقتباس کرده بود.

منابع

- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۹۰). تاریخ بیهقی. به کوشش علی اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ پنجم.
- تاریخ سیستان (۱۳۱۴). تصحیح ملک الشعراء بهار. به اهتمام محمد رمضان. تهران: کلاله خاور.
- جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۸۸). «فرهنگ سیاسی ایرانیان: رفتارها و ایستارها» در وبسایت شخصی، دهم اسفند ۱۳۹۴، کد: ۷۷۳۹ (<http://www.mrjavadi.com/default.aspx>)
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد (۱۳۶۳). دیوان عنصری بلخی. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه سنایی، چاپ دوم.
- قطران تبریزی (۱۴۰۲). دیوان قطران تبریزی. تصحیح محمود عابدی و مسعود جعفری با همکاری تهیمنه عطائی و شهره معرفت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و سخن.
- مصلی نژاد، عباسعلی (۱۳۹۳). فرهنگ سیاسی ایران. تهران: فرهنگ صبا، چاپ پنجم.
- Pye, L. W. (1968), "Political Culture", In: DL Sills (ed.) *Encyclopedia of the social sciences*, New York: Macmillan, pp. 218-24.
- Shahghasemi, E (2017), "Cultural Schema Theory", *The International Encyclopedia of Intercultural Communication*, Young Yun Kim (General Editor), Kelly L. McKay-Semmler (Associate Editor), © 2017 . DOI: 10.1002/9781118783665.ieicc0019.

Qaṭrān Tabrīzī and the cultivating of Iranian Identity in Azerbaijan

Mahmood Fotoohi Rudmajani

Abstract

This essay investigates the conceptualization of Iran within the mindset of Qaṭrān Tabrīzī. The inquiry into this perspective of a 5th-century AH Persian poet is significant due to his early role in promoting the idea of Iran within the Azerbaijan courts. Drawing upon Qaṭrān's work, this article seeks to identify and delineate a semiotic schema of the concept of Iran. This schema comprises six primary constructs: land, chronology, festivals, myths, the Kiani ritual, and the Persian language. Each of these constructs constitutes a distinct corpus of signs and symbols of solely Iranian origin. The schema of Iran evident in Qaṭrān's Divan aligns with the Iran-shahr schema of the Sasanian period, as he explicitly stated its basis in the Sasanian kingdom. This schema structured the understanding of Iranian culture, power, politics, and society among Qaṭrān and his contemporaries.

Keywords: Iran, Qaṭrān Tabrīzī, Persian court poetry, semiotic schema, cultural identity